

یاران و همراهان روحانی

الله ابھی

در ساعات و لحظات پیش رو قصد داریم تا به یاد آوریم عظمت و محبت مولای مهربانی را که ایام حیاتش را وقف رسالتش نمود. رسالتی که صلح، محبت، دوستی و عشق را برای تمامی موجودات عالم به ارمغان خواهد آورد. نفس مقدسی که در راه تحقق آنچه برانجامش از سوی خداوند، مأمور شده بود، از همه چیز گذشت زیرا باور داشت که "آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده نیست." او بر عهدش با عالمیان وفادار ماند و برای آنکه "آفاق افتد اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد"، حمل شدائد و بلاها "فرمود و با وجودیکه در ایام حیاتش مورد بی مهری‌های بسیار قرار گرفت، هرگز عالمیان را به حال خویش رها ننمود و ایشان را از فیض تعالیم و نصایحش محروم نساخت و با وجود حبس و تبعید که حیاتش از آن آکنده بود، حتی لحظه‌ای از دعوت فرزندان آدم به شریعت واحد الهیه، دریغ نورزید.

حال در این لحظات روحانی قلبهایمان را به درگاهش می‌سپاریم و از بارگاهش تمنا می‌کنیم که شاید قابل آن گردیم تا پیامش را به گوش جان بشنویم و آن را چون هدیه‌ای گرانبها به دیگران نیز هدیه‌نمائیم تا شاید ما نیز بر عهدمان با او استوار مانیم.

ساعت تلاوت زیارتنامه ۳ بامداد می‌باشد.

پیشنهاد:

اختصاص اوقاتی به دعا با نیت استقرار صلح و آرامش در جهان مغتنم خواهد بود.

اوقاتی مملو از سرور روحانی و جذبه معنوی برایتان آرزو مندیم

جلسه بزرگداشت صعود جمال اقدس ابھی

۱. مناجات شروع
۲. لوح مبارک حضرت بهاء الله
۳. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
۴. بیانات مبارک حضرت ولی امر الله
۵. عهد و میثاق
۶. ایرانی بودن حضرت بهاء الله سبب افتخار ایران و ایرانیان است.
۷. سجن اعظم
۸. تنفس
۹. مناجات
۱۰. لوح مبارک حضرت بهاء الله
۱۱. لوح مبارک حضرت بهاء الله
۱۲. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
۱۳. بیان مبارک حضرت عبدالبهاء
۱۴. خاطرات لواء گتسینگر
۱۵. خاطرات جناب طراز الله سمندری در مورد صعود حضرت بهاء الله
۱۶. تنفس
۱۷. مناجات
۱۸. تأثر مبارک از تلاوت مناجات با مطلع "قلباً طاهراً"
۱۹. کتاب عهدی
۲۰. شرح صعود
۲۱. زیارتنامه
۲۲. مناجات خاتمه

۱- مناجات شروع

الها معبودا مسجودا ملکا بی نیازا

دوستان را از دریای آگاهی بی نصیب مفرما و از مشاهده انوار آفتاب ظهور محروم مساز. ای کریم از یک شعله نار محبت، عالم را مشتعل نمودی و به یک تجلی از تجلیات انوار وجهت، مقربین و مخلصین را به مشعر فدا فرستادی. توئی سلطانی که قدرت کائنات، تو را ضعیف نمود و شوکت اُمرا، از ارادهات باز نداشت. به اسمت رایت "يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ" مرتفع. در این ليله دَلَمَاء از تو مسئلت می نمایم دوستان را از کوثر معانی، قسمت عطا فرما و از حیات ابدی نصیب کامل بخش. سراج را آریاح عاصفات خاموش ننماید و سدره امرت را سیلاب های عالم، از مقرب بر نیارد. ذکر، در کام عَشَّاق از هر شهدی شیرین تر و اسمت، در مذاق اهل وفاق از ما فی الآفاق خوشتر و محبوبتر. ای کریم، دوستان را حفظ فرما و بر آنچه سزاوار است تأیید نما. اَنک انت الْمُقْتَدِرُ عَلٰی مَا تَشَاءُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْقَوِيُّ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

آیات الهی ج ۲ ص ۱۰۰

۲- لوح مبارک حضرت بهاء الله

یا علی، به لسان پارسی ندای مظلوم را بشنو. این ایام وارد شد آنچه که شبه و مثل نداشته. از اوّل ایام الی حین، تحت حکم اعداء بوده و در موارد بَاساً و ضَرّاً فی سبیل الله صابر و شاکر. و لکن حُزن این مظلوم از اعمال بعضی از مدعیان محبت بوده و هست. اَیْمُ الله از بعضی ظاهر شده آنچه که قلب را مُحترق و کبد را گداخت، چه که ضُرّ اعمال به نفس سدره وارد. ایّامی که با کُند و زنجیر در حبس ارض طا بودیم هر وارد و ناظری از وجه، نَصْرَة فرح و سرور مشاهده می نمود و حال لو یَنْظُرُنِیْ اَحدٌ بِبَصَرِ الْاِنْصَافِ وَ یَرَانِیْ لَیْکِیْ وَ یَنْوَحُ لِضُرِّیْ وَ بِلَاثِیْ. لَعَمْرُ الله بر نَبَأ عظیم وارد شد آنچه که قلم اعلی گریست و نوحه نمود.

آیات الهی جلد ۲ ص ۷۶

هو الله

ای بنده درگاه حضرت احدیت، جمال قدم و اسم اعظم مدّت حیات را در اعظم صدمات
گذرانند و در نهایت مشقّت تحمل فرمودند تا دوستانی تربیت شوند که در متانت و ثبات، چون
جبال راسیات باشند و در اخلاق و اعمال، چون روح حیات. حال که آن شمس حقیقت به
ملکوت عزّت صعود فرمودند، وقت کوشیدن و جوشیدن و خروشیدن است که به آنچه مقصد
اصلی آن نیر اعظم بود، در عالم وجود، موجود و محقق گردد و آن الفت و محبّت و اتّحاد من
عَلَى الْأَرْضِ.

عع

تاریخ امر بهائی در نجف آباد دکتر وحید رأفتی، ص ۱۱۵

۴-بیانات مبارکه حضرت ولی امرالله

با صعود جمال اقدس ابهی دوره‌ای که از شئون کثیره و جهات متنوعه عَدیده در تاریخ ادیان عالم بی مثیل و قرین است، خاتمه پذیرفت و قرن اول بهائی مُقارن این واقعه جانگداز قریب به نیمی از آن طی گردید و عصر مبارکی که از لحاظ علو شأن و سمو مقام و امتداد زمان و وفور اثمار و آثار منیعۀ بدیعه، اکبر و اعظم از جمیع اعصار و قرون ماضیه الهیه محسوب و به جز برهه کوتاه سه ساله فاصله بین شهادت مبشر اعظم و ظهور جمال قدم جل ذکره و ثنائیه، مدّت نیم قرن شاهد ظهورات وحی الهی از دو منبع مقدّس یزدانی بوده، پایان یافت. امر حضرت باب ثمرات جنیه ذهبیه خویش را به بار آورد و مهمّترین مرحله از مراحل عصر رسولی سپری گردید. آفتاب حقیقت، نیر اعظم سماء هدایت ربّانی از افق سیاه چال طلوع نمود و اشعه بازغه اش در مدینه الله از ورای سحاب، بر عالم و عالمیان بدرخشید و در ارض سرّبه وسط السّماء متعارج شد و در نقطه معدّل النهار، خیمه و خرگاه برافراخت تا بالاخره در مغرب سجن عکا از افق عالم امکان غارب گردید و تا انقضای یک هزار سال کامل، دیگر شمس حقیقت را ظهور و بروزی نه و اشراق و صدور جدیدی متصور نیست...

۵- عهد و میثاق

در کلمات مکنونه آیاتی وجود دارند که به تلویح به عهد و میثاق اشاره می کنند عهد و میثاقی که بعداً در الواح وصایای حضرت بهاءالله که از طرف آن حضرت به کتاب عهد، تسمیه گشته مُصَرَّح و منصوص گردیده است.

حضرت عبدالبهاء مرکز میثاق امرالله و مُبیین آیات حضرت بهاءالله معانی بعضی از این تلویحات و اشارات را بیان فرموده اند از جمله این آیات، قطعه زیر از کلمات مبارکه مکنونه است "ای دوستان من، آیا فراموش کرده اید آن صبح صادق روشنی را که در ظلّ شجره انیسا که در فردوس اعظم غرس شده، ف جمیع در آن فضای قُدس مبارک نزد من حاضر بودید و به سه کلمه طیبّه تکلم فرمودم و جمیع آن کلمات را شنیده و مدهوش گشتید و آن کلمات این بود: ای دوستان رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما نخواهم، هرگز نخواهید و با دلّهای مرده که به آمال و آرزو آلوده شده، نزد من میائید. اگر صدر را مقدّس کنید، حال آن صحرا و آن فضا را به نظر درآرید و بیان من بر همه شما معلوم شود."

حضرت عبدالبهاء در بیان معانی این قطعه مبارکه "صبح صادق روشن" را ظهور حضرت باب، "شجره انیسا" را حضرت بهاءالله و "فضای قدس مبارک" را قلب انسان تعبیر فرموده و توضیح داده اند که مقصد از حضور در ظلّ شجره انیسا در این بیان مبارک، اجتماع جسمانی نبوده بلکه روحانی می باشد یعنی ندای الهی، در فضای قُدس نفوس انسانی،، مرتفع شد ولی آنان به این ندا جواب ندادند و مدهوش گشتند.

حضرت عبدالبهاء در لوح دیگری معنی اجتماع دوستان را "در ظلّ شجره انیسا" تأسیس عهد و میثاق بها بیان نموده اند به فرموده آن حضرت "ربّ مجید در ظلّ شجره انیسا عهد جدیدی بست و میثاق عظیمی بنهاد". تأسیس این عهد و میثاق در ایّام اوّلیه رسالت حضرت بهاءالله خود یکی از اسرار این ظهور الهی است. حضرت عبدالبهاء در لوح دیگری توضیح می دهند که وقتی که شمس ظهور حضرت بهاءالله بر عالم انسانی طلوع کرد، نخستین شعاعی که از آن بر مجتمعین در ظلّ "شجره انیسا" زد، شعاع عهد و میثاق بود.

قسمت دیگر از کلمات مکنونه که به عهد و میثاق اشاره می کند قطعه زیر است:
"ای دوستان من یاد آورید آن عهدی را که در جَبَل فاران که در بُقعه مبارکه زمان واقع شده با من نموده اید و ملاً اعلی و اصحاب مدین بقا را بر آن عهد گواه گرفتم و حال احدی را بر آن عهد قائم نمی بینم. البته غرور و نافرمانی آنرا از قلوب محو نموده بقسمی که اثری از آن باقی نمانده و من دانسته صبر نمودم و اظهار نداشتم."

حضرت عبدالبهاء توضیح داده اند که عهد جَبَل فاران، اشاره به عهد و میثاق حضرت بهاء الله است که از قلم اعلی در ارض اقدس نازل شده و بعد از صعود آن حضرت اعلام گردیده است. بالأخره "پر" و "شانه" که در آیات زیر از کلمات مکنونه مذکور است بفرموده حضرت عبدالبهاء اشاره به عهد و میثاق حضرت بهاء الله می باشد.

ای پسر هوی تا کی در هوای نفسانی طیران نمائی، پر عنایت فرمودم تا در هوای قدس معانی پرواز کنی نه در فضای وهم شیطانی، شانه مرحمت فرمودم تا گیسوی مشکینم شانه نمائی، نه گلویم بخراشی.

نفحات ظهور ج ۱ ص ۹۰

۶- ایرانی بودن حضرت بهاء الله سبب افتخار ایران و ایرانیان است.

مُشیرالدوله سالها صدراعظم ایران و مدتی هم سفیر کبیر ایران در عثمانی بود و سبب تبعید حضرت بهاء الله به عکا هم او بود. میرزا رضاقلی حکیم برادر حضرت بهاء الله و شوهر مریم، دختر عمه هیکل مبارک بود. داستان زیر مربوط به جمعی است که هر دو در آن حضور داشتند: وقتی مُشیرالدوله به طهران رفت، وزراء و رجال و بزرگان برای ملاقاتش رفتند. در بین آنها مرحوم حاجی میرزا رضاقلی، برادر ناتنی جمال مبارک هم بود. شخصی وی را به عنوان برادر حضرت بهاء الله معرفی کرد. این طرز معرفی او را ترسانید و با اعتراض گفت، "پدر من شخصیت معروفی بود. چرا مرا به عنوان پسر او معرفی نمی کنید؟"

این جمله خشم مشیرالدوله را برانگیخت و با سرزنش به حاجی میرزا رضاقلی گفت، "شما باید از این که برادر حضرت بهاءالله هستید احساس غرور و سربلندی کنید. ایرانی بودن حضرت بهاءالله سبب افتخار ایران و ایرانیان است. هر شاهزاده و وزیر و یا امیری که به استانبول آمد، به نحوی مایه سرشکستگی دولت و ملت ایران شد. روزها با فرومایگی و چاپلوسی به گدایی به در خانه این وزیر و آن پاشا میرفت تا با بدگویی از شاه و رجال مملکت خود، از آنان پول و مقرری دریافت کند و چنانچه اخلاق مردم این سرزمین است، انواع وحشیگری، رذالت، پست فطرتی و بینوایی را از خود بروز می داد. در حالی که حضرت بهاءالله با آن که از مملکت خود رانده شده بود، با علو مقام و استغناء طبع، چنان صبر و سكون و اعتماد و شخصیتی از خود نشان داد که سبب احیاء نام ایران و ایرانی شد و چشم آنان را روشن ساخت. او به در خانه کسی نرفت، در صدد ملاقات با احدی بر نیامد و هر کس به ملاقات او رفت، در نهایت محبت مورد پذیرایی قرار گرفت. با میهمانان خود از تمدن گذشته ایران و از انسانیت مردم آن سخن گفت و چنان رفتاری نمود که همه بر بزرگی و اصالت او شهادت دادند و دانستند که در ایران هم مردمان با فرهنگ و تمدن و انسانیت یافت می شوند.

بهاءالله شمس حقیقت، ص ۵ - ۵۶۴

۷- سجن اعظم

ایادی امرالله، جناب جرج تاونزند، در مقاله‌ای، راجع به رنج‌ها و آلام حضرت بهاءالله، مرقوم داشته‌اند که حضرت بهاءالله "توجه خاص" ما را به این نکته جلب کرده‌اند که سیاه‌چال طهران، علیرغم هولناکی و زنجیرهایش، به سجن اعظم نامیده نشد. این عنوان به عکا اطلاق شد. فرموده‌اند که ما حدس بزنیم که علت چه بود. وقتی به سیاه‌چال فکر می‌کنیم درمی‌یابیم که رنج و عذاب هیکل مبارک در آنجا عمدتاً شخصی و جسمانی بود؛ دشمنان ایشان اعداء خارج از جامعه بودند؛ امید به احیاء امرالله هنوز با ایشان بود. اما هنگامی که در سال ۱۸۶۸ به عکا وارد شدند، میرزا یحیایی خائن، کار مرگبارش را انجام داده بود؛ سلاطین و رؤسای ارض، قاطعانه پیام مبارک را رد کرده بودند؛ ایشان را قطعاً مطرود و ساکت کرده بودند. در آنجا نه خود ایشان بلکه امر الهی مسجون شده بود.»

عالم بهائی، ج ۱۶، ص ۶۳۶

الها معبودا مسجودا

این مشت خاک را از اهتزاز کلمه مبارکه منع منما و از حرارت محبت، محروم مساز. دریا‌های عالم بر رحمت محیطه ات شاهد و گواه و آسمان‌ها بر رفعت و عظمتت، مُقَرِّ و مُعْتَرَف. ای دریای کرم، قطره ای به شطرت توجه نموده و ای آفتاب جود، وجود جودت را طلب کرده. هستیت مقدس از دلیل و برهان و استوائت بر عرش، مُنَزَّه از ذکر و بیان. رَجای افنده و قلوب و ارتفاع ایادی نفوس بر بخشش گواهی است صادق و شاهدهی است ناطق، چه که اگر کَرَم نبود، دست ارتفاع را نمی آموخت، تُراب چه و ارتفاع چه. ای کریم نیر رحمت از افق هر شی ظاهر و نجم عطایت، از هر شطری ساطع، محتاجان بابت عطایت را می طلبند و عُشاق رویت، لقاییت را. چون خلق از تو و امید مکنونه قلب از تو، سزاوار آنکه امام وجوه اغیار مُحَرِّمان کویت را به طراز جدیدی مزین نمایی و به اسم بدیعی، فائز فرمایی. تویی آن که از اراده ات ارادات عالم ظاهر و از مشیتت، مشیات اُمم نافذ. رَجای از قلوب طالبانت قطع نشده و نمی شود. گواه این مقام کلمه مبارکه "لا تَقْنَطُوا". ای کریم، عبادت در بحر نفس و هوی مشاهده می شوند، نجات را آمل و بخشش های قدیمت را سائل. تویی قادر و توانا و مُعین و دانا.

ادعیه حضرت محبوب ص ۳۷۳

۱۰- لوح مبارک حضرت بهاء الله

هو الله

یا محمد قبل علی، بلایای ارض را اجل اعلاء کلمه مبارکه علیا قبول نمودیم. در ایامی که عالم به نار بَغضا مُشتعل، در اظهار امر توقف ننمودیم. دیدیم آنچه را که احدی ندیده و شنیدیم آنچه را که نفسی نشنیده. ولکن، بلا در سبیل مالک آسما از شَهد شیرین تر و از مائده، لذیذتر. غذای عشاق قطعات اکباد و شراب اولیاء، عَبرات جاریه در سبیل محبوب یکتا. طُوبی از برای نفسی که زُخرف این دو یوم او را از نعمت باقیه دائمه، محروم نساخت. اشکر ربِّکَ اَنَّهُ ایدک و عرفک صراطه المُستقیم و نباه المحکم المتین.

مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۲ ص ۱۸۵

۱۱- لوح مبارک حضرت بهاء الله

"ابتلایم در بین ملل و دول دلیلی است قوی و حجتیست محکم. در مدّت بیست سنه شربت آبی براحث ننوکیدم و شبی نیاسودم. گاهی در غلّ و زنجیر و گاهی گرفتار و اسیر. و اگر ناظر به دنیا و ماعلیها بودیم، هرگز باین بلایا گرفتار نمی شدیم... امیدوارم که از نفحات مقدّس این ایام نفوسی ظاهر شوند که عالم و مافیها را بفلسی نخرند و عری از کلّ ماسواه بشر الله ناظر شوند و جان دادن در سبیل رحمن را اسهل شیء شمرند و از اعراض معرضین از صراط نلغزند و در ظلّ دوست مقرر گزینند... تالله حوریّات غرفات اعلی از شوق لقای این نفوس نیارامند و اهل ملاّبقا از اشتیاق نیاسایند.

آیات الهی ج ۱ ص ۱۲۵

۱۲- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

ای بنده حقیقی جمال ابهی، بعد از صعود جمال مبارک روحی لأحبائه الفداء نفوس مقدسه این جهان را فراموش نمودند و خود را در ملکوت الهی دیدند و به مقتضی آن حرکت و سلوک نمودند. شب و روز اوقات خویش را وقف خدمت امر الله کردند، نه راحتی جستند نه نعمتی خواستند. نه امنیتی طلبیدند و نه مسرتی، تحرّی نمودند. سرورشان آهنگ طیور است که در گلشن الهی بلند است و آرزویشان تجلّی نور و شعله طُور است که از ملکوت ابهی عالم پنهان پرتو می افشاند. مقصدشان، اعلاء کلمه الله و نشر نفحات الله است و جهدشان فنای در آستان مقدس اعلی. این نفوس بهائی هستند. ربّانی هستند... نورانی هستند. رحمانی هستند. سایه ندارند بلکه سراپا نورند.

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء - جلد ۳ ص ۱۸

۱۳- بیان مبارک حضرت عبدالبهاء

بعضی وقتها در اروپا و امریکا شوخی میکردم چون می دیدم یک قدری سرگردان بودند و میگفتند این امر چطور ترقّی خواهد کرد این ریش سفیدهای ایرانی این خیالات را می کردند می دانستم که اینها می گویند دنیا دنیای دیگر شده است آن زمانی که دین نفوذ داشته باشد گذشته است. لهذا در بین صحبت بیاناتی می کردم. وقتی که مسیح را بر صلیب زدند، دوازده نفر شاگرد داشت یکی او را سه دفعه انکار کرد و دیگری به جهت دراهم معدوده او را فروخت با وجود این حالا ببینید که چه اهمیتی پیدا کرده است. اما جمال مبارک در وقت صعود اقلّا یک گُرور نفوس بودند که جان خود را فدای او می کردند. این فکرها که شما دارید در همان اوقات بود حتّی به درجه ای به حضرت مسیح اهمیّت نمی دادند که معلوم نیست کجا او را دفن کرده اند اینقدر بی اعتنائی بوده... الحمد لله در ایام جمال مبارک امرش در آفاق شهرت یافت و جمیع آثار حتّی احبّای او ظاهر و هویدا است.

حضرت عبدالبهاء، "خطابات در اروپا و امریکا جلد ۳ ص ۷۲

۱۴- خاطرات لواء گتسینگر

من شب ۲۸ ماه مه (شب صعود جمال اقدس ابهی) را در محضر ورقه مبارکه علیا و سایر اعضای خاندان مبارک در حرم اقدس و روضه مبارکه گذراندم. شبی از یاد نرفتنی. آن شب ماه در آسمان نبود، ولی آسمان آبی پر از ستاره های درخشان بود که با نور لطیف و ملایم، درزیائی، از مهتاب سیمگون هم گوی سبقت می ربودند. هوا گرم و مطبوع و آکنده به عطر گل های سرخ و یاسمن بود و سوسوی ناپیدای روشنائی دهات کوچک در کناره کوه های دوردست، شمع های مراسم تشییع را می مانست که با نور اندک بر جنازه ای خاموش می سوزند. آن شب گاه در باغچه به آهستگی قدم می زدیم و گاهی زیر درختان کاج جنب عتبه مقدسه، به زیارت الواح می پرداختیم و صدای مناجات و دعا به آستان خداوند ذوالجلال بلند می نمودیم ... حضرت ورقه مبارکه علیا و من، تمام چراغ ها و شمع های اطراف عتبه مقدسه را روشن نمودیم و درست در نخستین دقایق طلعه بامدادی، به آن مکان مقدس اعلی توجه نمودیم و سر بر آستان مبارکش نهادیم و با دل و جان روی به درگاه کسی که آسمان و زمین در قبضه قدرت اوست نمودیم؛ او که در قالب عنصری حضرت بهاءالله ظهور فرمود و پایه های سلطنت خود را بر زمین استوار کرد و آنگاه جایگاه و مسند خویش را به فرزند برومند ارشدش، واگذار فرمود و به لامکان رخت بر بست و به قلمرو پنهان و پراسرار عالم بالا شتافت. در آن لحظات دریافتم و هرگز پیش از آن ندانسته بودم که رحلت مقدسش برای مردم دنیا چه مفهومی در بر داشته و برای فرشتگان و اهل ملکوت چه معنایی. از سیل سرشک که بر گونه های ما جاری بود و حق و گریه ها که تنهای ما را چون نهال های نازک کاج های جوان در برابر طوفان به لرزه می آورد، فهمیدم حال کسانی که یازده سال پیش، در چنین صبحگاهی او از میان آنها مفارقت فرمود، چگونه بوده است. و از شکوه و زیبائی افق مشرق و اندک روشنائی اش که می رفت ... پهنه بیکران آسمان را فرا گیرد و انوار اختران را که هنوز چون دانه های الماس بر پهنه نیلگون فلک می درخشیدند، محو نماید- دانستم شادمانی قدیسین و اهل آسمان را، آن هنگام که او به میان آنها رفت تا عرصه بیکران ملکوت را به جمال خود، جمالی دیگر بخشد و آن فضای بیکران را به نوای موسیقی دلنواز خود مملو سازد و

هماهنگ با ستارگان سحر سرود نیایش و ستایش و شادی به اوج اثیر رساند. مقدم شمس بهاء را مبارک باد گفتند. نور او که در پس ابرهای دنیای تاریک مستور بود، اکنون دیگر بار در تئلوء کامل و مجد و عظمت جاوید در میادین نور و عشق بی انتهای اثری و معنوی، درخشیدن آغاز نمود. خورشید به آهستگی بر فراز کوه سرکشید و اشعه زرین خود را بر دامن کوه و دشت و تپه پراکند و برآمدگی امواج دریای دور را بوسه داد و موجب شد که شب، چادر سیاه خود را برچیند و چون عرب بادیه پیما، دزدانه راه خود گیرد و دنیای ماتم زده را در آغوش ولادت روزی نو، گرمی بخشد. پس ای عزیزم بار دیگر در این دقایق متبرک شما را یاد کردم و در این سحرگاه برایتان صلح و آرامشی تازه، توان و نیروئی جدید، امیدی بیشتر از درگاه خدا آرزو نمودم

لواگتسینگر منادی عهد ص ۶۰ تا ۶۲

۱۵- خاطرات جناب طرازالله سمندری در مورد صعود حضرت بهاءالله

تا این که روز شام شد و بنا و عمله به سرعت و قوت تمام مشغول حفر اطاق و ساختمان به جهت استقرار عرش اطهر انور بودند. تقریباً شاید دو ساعت از شب گذشته بود که محل، آماده و مهیا شد و میهمانهای اغیار کلاً رفتند و هم شنیدم و دانستم که جسد اطهر را خود هیکل اقدس حضرت عبدالبهاء با آب و گلاب، شستشو نموده و رسوم و دستور کتاب را فی جمیع الجهات انجام دادند و در جعبه ای از خَشَب (چوب) محکم مُتَقَن استقرار داده بودند و امر فرمودند اصحاب و احباب، از مجاورین و مسافرین، کل حاضر شوند. سپس هیکل عنصری جمال معبود را از اطاق مبارک حرکت دادند. در پله بند قصر بهجی، بنده هم رسیدم و به حاضرین ملحق شدم. تابوت مبارک به اطاق محل استقرار عرش مبارک رسید. مراسم قدری امتداد یافت تا این که به ید مبارک حضرت غُصْن اعظمش در مقرّ ابدی استقرار یافت و استادان معمار و بنا در آن مقرّ را گرفتند و در استحکام آن بنا فوق آنچه تصوّر شود اهتمام نمودند. پس از انجام این امر مهم، حضرت من اراده الله عبدالبهاء از طبقه پائین به بالا تشریف آوردند. از شدت تأثر و تحسّر قلب الطّف اعزّاعلای مبارکش گرفت حقیقتاً مانند این که از کار افتاد. بنده بیرون اطاق بودم ولی وحشت و اضطراب مخلصین له الدّین آنطوری بود که این ذره ناچیز بی نهایت مضطرب شدم و غروب شمس حقیقت فراموش شد. نگرانی بی شبهه و نظیری حادث گشت. این قضیه قریب یک ساعت امتداد یافت تا قلب اطهر انور به حالت طبیعی بازگشت نمود، اظهار عنایت و مرحمت در حقّ کل فرمودند و به جهت راحت تشریف بردند. فی امان الله، آخرین بیان آن آفتاب عهد بود.

قَلْبًا طَاهِرًا فَاخْلُقْ فِيَّ يَا إِلَهِي، سِرًّا سَاكِنًا جَدِّدْ فِيَّ يَا مُنَائِي، وَبِرُوحِ الْقُوَّةِ ثَبِّتْنِي عَلَى أَمْرِكَ يَا مَحْبُوبِي، وَبِنُورِ الْعِظَمَةِ فَأَشْهَدْنِي عَلَى صِرَاطِكَ يَا رَجَائِي، وَبِسُلْطَانِ الرَّفْعَةِ إِلَى سَمَاءِ قُدْسِكَ عَرِّجْنِي يَا أَوْلَى، وَبِأَرْيَاحِ الصَّمَدِيَّةِ فَأَبْهَجْنِي يَا آخِرِي، وَبِنِعْمَاتِ الْأَزَلِيَّةِ فَاسْتَرْحِنِي يَا مُؤْنَسِي، وَبِغَنَاءِ طَلْعَتِكَ الْقَدِيمَةِ نَجِّنِي عَنْ دُونِكَ يَا سَيِّدِي، وَبِظُهُورِ كَيُونَتِكَ الدَّائِمَةِ بَشِّرْنِي يَا ظَاهِرٍ فَوْقَ ظَاهِرِي وَالْبَاطِنِ دُونَ بَاطِنِي.

مجموعه اذکار و ادعیه من آثار حضرت بهاء الله - ص ۱۶۶

مضمون

دلی پاک در من بیافرین، ای خدای من. روحی آرام در من بوجود آور، ای آرزوی من. و با روح تواناییت، مرا بر فرمانت استوار گردان ای محبوب من، و با درخشش نور بزرگواریت، راه خود را به من بنمای، ای آرمان من، و با حاکمیت و برتری بلند مرتبه خویش مرا به سوی آسمان پاکت عروج ده، ای آغازگر من، و با نسیم های غنی خود مرا شاد نما ای نهایت من، و با آهنگ های جاودانی خویش به من راحتی بخش ای همدم من، و با بی نیازی رخسار قدیم خویش مرا از غیر خودت نجات ده ای آقای من، و با آشکار ساختن هستی جاویدان مرا مژده ده ای که پیداتر از هر پیدایی و پنهان تر از هر پنهانی.

۱۸- تأثر مبارک از تلاوت مناجات با مطلع "قلباً طاهراً"

از خاطرات دکتر ضیاء بغدادی

حضرت عبدالبهاء در مورد ایام اقامت جمال مبارک در سلیمانیّه و از اغذیه و البسه ایکه حضرتشان استفاده می فرمودند، شرحی بیان داشتند. در آن روز حضرت عبدالبهاء خسته بودند که مرا (دکتر ضیاء بغدادی) احضار فرمودند، ظرفی از شیر در نزد مبارک بود، نصف شیر را میل فرمودند و نصف دیگر آنرا به بنده لطف فرمودند که بیاشامم. بعد فرمودند جمال مبارک در جبال گردستان (سلیمانیّه) شیر را در ظرفی گرم می کردند و ظهر و شب میل می فرمودند. این عمده غذای مبارک در ایام هجرت بود. چوپانانی که گوسفندان خود را در نزدیکی غار محلّ اقامت جمال مبارک می گرداندند، حضرتشان از آنان شیر می خریدند و گاهی شیر را با برنج می پختند و میل می فرمودند. شبهائی هم می گذشت که جمال مبارک غذائی نداشتند و گرسنه سر بر بالین می گذاردند که در لوح مریم نیز بدان اشاره رفته است.

دکتر ضیاء بغدادی می نویسد: روزی حضرت عبدالبهاء به او فرمودند مناجاتی را تلاوت نماید و او مناجاتی را که شروع آن این است تلاوت نمود:

"قلباً طاهراً فَاخْلُقْ فِیَّ یا الهی، سرّاً ساکناً جَدِّ فِیَّ یا مُنائی..."

حضرت عبدالبهاء با استماع این مناجات از جای برخاستند و از اطاق خارج شدند در حالیکه از چشمان مبارک اشک جاری بود. از این جریان، حُزن و اندوه شدید بر همه ما مُستولی گردید. پس از خاتمه مناجات، حضرتشان به نزد ما برگشتند و فرمودند این مناجات و مناجات های دیگر در ایام هجرت جمال مبارک در غاری در جبال سلیمانیّه، نازل شده است و جمال مبارک غالباً گریان بوده اند در حقیقت به ما درس انقطاع آموختند. بعد فرمودند که مناجات های نازله در سلیمانیّه تماماً به خطّ مبارک است.

اگر افاقِ اعلی از زُخْرُف دنیا خالی است و لکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت میراث مرغوب لا عدل له گذاشتیم. گنج نگذاشتیم و بر رنج نیفزودیم. اَیْمُ اللَّهِ در ثروت خوف مستور و خطر مکنون. اُنْظُرُوا ثُمَّ اذْکُرُوا مَا اَنْزَلَهُ الرَّحْمَنُ فِی الْفُرْقَانِ "وَيْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِی جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ" ثروت عالم را وفائی نه. آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم. مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بیّنات، اخماد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افتده اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز. و از افاق لوح الهی نیز این بیان لائح و مُشرق، باید کل به آن ناظر باشند. ای اهل عالم شما را وصیت می نمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شماست. به تقوی الله تمسک نمائید و به ذیل معروف تشبث کنید. به راستی می گویم لسان از برای ذکر خیر است و او را به گفتار زشت میالائید "عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ" از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمایند. از لعن و طعن و ما یتکدر به الإنسان اجتناب نمایند. مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر. امروز روزیست بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده، امروز ظاهر شده و می شود. مقام انسان بزرگست اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی به مثابه آسمان لدی الرحمن مشهود. شمس و قمر، سَمْع و بَصَر، و اَنْجُم او اخلاق مُنیرة مُضِیئه. مقامش اعلی المقام و آثارش مربی امکان. هر مُقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و به قلب طاهر به افاق اعلی توجه نمود، او از اهل بها در صحیفه حمراء مذکور. خُذْ قَدْ ح عَنایتی باسمى ثُمَّ اشرب منه بذکری العزیز البدیع. ای اهل عالم، مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است و او را سبب عداوت و اختلاف نمائید. نزد صاحبان بَصَر و اهل منظر اکبر آنچه سبب حفظ و علّت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلی نازل شده و لکن جُهال ارض چون مُربّای نفس و هوسند از حکمت های بالغه حکیم حقیقی غافلند و به ظنون و اوهام ناطق و عامل. یا اولیاء الله و اُمنائهُ ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزّت و ثروت حقّند در باره ایشان دعا کنید. حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود نهیاً عظیماً فی الکتاب. هذا أَمْرُ اللَّهِ فِی هَذَا الظُّهُورِ الْأَعْظَمِ وَعَصَمَهُ مِنْ حُكْمِ الْمَحْوِ وَزَيَّنَهُ بِطَرَاظِ الْإِثْبَاتِ إِنَّهُ هُوَ

العلیم الحکیم . مظاهر حکم و مطالع امر که به طراز عدل و انصاف مزینند، بر کل اعانت آن نفوس لازم. طوبی للأمرء والعلماء فی البهء أولئک أمنائی بین عبادی و مشارقُ أحكامی بین خلقی. علیهم بهائی و رحمتی و فضلی الذی احاطَ الوجود . در کتاب اقدس در این مقام نازل شده آنچه که از آفاق کلماتش انوار بخشش الهی لامع و ساطع و مُشرق است . یا اغصانی در وجود قوّت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور به او و جهت اتّحاد او ناظر باشید نه به اختلافات ظاهره از او. وصیّت الله آنکه باید اغصان و افنان و منتسبین طرأبه غُصن اعظم ناظر باشند. اُنظُرُوا مَا اُنزَلْنَاهُ فِی کِتَابِی الْاَقْدَس . إذا غِیضَ بحرُ الوصال و قُضِی کِتَابُ المبدأ فِی المآل . توجّهوا إلی مَنْ أَرَادَهُ اللهُ الَّذِی اَنْشَعَبَ مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الْقَدِیم . مقصود از این آیه مبارکه ، غُصن اعظم بوده . کذلک أظهرنا الأمر فضلاً مِنْ عِنْدِنَا و أَنَا الْفَضَالُ الْکَرِیم . قَدْ قَدَّرَ اللهُ مَقَامَ الْغُصْنِ الْأَکْبَرِ بَعْدَ مَقَامِهِ إِنَّهُ هُوَ الْأَمْرُ الْحَکِیم . قد اصطفینا الْأَکْبَرِ بَعْدَ الْأَعْظَمِ أَمْرًا مِنْ لَدُنْ عَلِیم خَبِیر . محبّت اغصان بر کل لازم ولكن ما قَدَّرَ اللهُ لَهُمْ حَقًّا فِی أَمْوَالِ النَّاسِ . یا اغصانی و افنانی و ذوی قرابتی نُوصِیکُمْ بِتَقْوَى اللهِ وَبِمَعْرُوفٍ وَبِمَا یَنْبَغِی وَبِمَا یَرْتَفِعُ بِهِ مَقَامَاتُکُمْ . براستی می گویم تقوی سردار اعظم است از برای نصرت امر الهی . و جنودی که لایق این سردار است، اخلاق و اعمال طیبّه طاهره مرضیه بوده و هست . بگو ای عباد اسباب نظم را، سبب پریشانی ننمائید . و علّت اتّحاد را، علّت اختلاف مسازید . امید آنکه اهل بهاء به کلمه مبارکه قُلْ كُلُّ مَنْ عِنْدَ اللهِ ناظر باشند . و این کلمه علیا به مثابه آبست از برای اطفاء نار ضغینه و بغضا که در قلوب و صدور، مکنون و مخزون است . احزاب مختلفه از این کلمه واحده به نور اتّحاد حقیقی فائز می شوند . إِنَّهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَ یَهْدِی السَّبِيلَ وَ هُوَ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِیزُ الْجَمِیل . احترام و ملاحظه اغصان بر کل لازم، لأعزاز امر و ارتفاع کلمه . و این حکم از قبل و بعد در کُتُب الهی مذکور و مسطور . طوبی لمن فاز بما أَمَرَهُ مِنْ لَدُنْ أَمْرِ قَدِیم . و همچنین احترام حَرَم و آلُ اللهِ و افنان و منتسبین و نُوصِیکُمْ بِخِدْمَةِ الْأُمَمِ وَ إِصْلَاحِ الْعَالَمِ . از ملکوت بیان مقصود عالمیان نازل شد آنچه که سبب حیات عالم و نجات امم است. نصایح قلم اعلی را به گوش حقیقی اصغا نمائید . إِنَّهَا خَیْرٌ لَّکُمْ عَمَّا عَلَی الْأَرْضِ یَشْهَدُ بِذَلِكَ کِتَابِی الْعَزِیزُ الْبَدِیع .

به طوری که حضرت غُصْنُ اللّٰهِ الاعظم بیان فرموده اند جمال اقدس ابهی نه ماه قبل از وقوع این فادحه کُبری می فرمودند که دیگر نمی خواهم در این عالم بمانم و از آن تاریخ به احبائی که به محضر مبارک مُشَرَّف می شدند، ذکر وصایا و بیاناتی می نمودند که از جمیع آنها عَرَف و داع استشمام می شد ولی صریحاً اظهاری نمی فرمودند ؛ تا آنکه شب یازدهم شَوَّال ۱۳۰۹ هجری مطابق با هشتم می ۱۸۹۲ میلادی، تب خفیفی در وجود مبارک نمودار گردید و با آنکه روز بعد شدّت یافت، بزودی قطع شد. این بود که به بعضی از احباء و زائرین اذن حضور عنایت فرمودند ولی چیزی نگذشت که معلوم گردید صحت مبارک اختلال حاصل نموده ؛ تب، مجدداً شدّت یافت و آثار نقاهت از هر جهت محسوس و عوارض مختلفه بر هیکل الطّف اَعَزّ اقدس، طاری شد تا طیر علی قصد معارج علیا فرمود. سراج الهی از زُجاج جسمانی انفکاک نمود و روح مقدّسش پس از شدائد عالم ادنی و مصائب و بلا یای لا تُحصی که دوره حیات انورش را از هر جهت احاطه نموده بود، آزاد گردید و به ممالک اُخری "المقامات الّتی ما وَقَعَتْ عَلَیْهَا عِیون اهل الاسماء" عروج فرمود و آنچه در لوح مبارک رؤیا که نوزده سنه قبل در تجلیل یوم ولادت حضرت مُبَشِّر اعظم از سماء مشیت جمالقدم جَل کبریائهُ نازل و به لسان ورقه نورا مُلبّس به ثیاب بیضاء، مذکور و مسطور گردیده بود، تحقّق یافت و این رزیه کُبری و مصیبت عظمی، مُقارن طلوع فجر لیلۀ دوم ذی القعدة ۱۳۰۹ هجری (مطابق با ۲۹ می ۱۸۹۲ میلادی) هشت ساعت بعد از غروب آفتاب در حینی که از سن مبارک هفتاد و پنج سال گذشته بود، اتفاق افتاد. جمال مبارک جَل شائهُ الاعظم شش روز قبل از صعود در حالی که در بستر به یکی از اغصان تکیه فرموده بودند جمیع اصحاب و زائرین و طائفین حول را که در قصر، باکیاً ذاکراً مجتمع شده بودند احضار فرمودند و در این تشرّف که شرفیابی آخر احباب و به منزله آخرین تودیع ملیک منّان از بندگان خویش بود، لسان عظمت در نهایت شَفَقَت و مکرّمَت به این بیانات عالیات ناطق: "از جمیع شماها راضیم. بسیار خدمت کردید و زحمت کشیدید. هر صبح آمدید و هر شام آمدید. همگی مؤید و موفّق باشید. بر اتحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد. "اماء الرحمن و اهل حرم را نیز

که در بالین مبارک گرد آمده بودند به همین گونه خطابات عطوفت آمیز مخاطب و به آنان فرمودند در وصیت نامه ای که به غصن اعظم عنایت شده ، کل را به آن وجود مقدس سپرده اند ؛ مطمئن و امیدوار باشند . خبر صعود مبارک فوراً طی تلگرافی که به کلمات (قَدْ أَفَلَّتْ شَمْسُ الْبَهَاءِ) مُصَدَّر بود به سلطان عبدالحمید مخابره گردید و ضمناً به مُشارِاَلیه اطلاع داده شد که قصد دارند رَمَسِ مبارک را در حوالی قصر ، مَقَرَّ دهند . سلطان به مُجرد حصول خبر ، موافقت خویش را اعلام نمود . بنابراین عَرش مقدس را در شمالی ترین حُجره بیت مسکونی صَهرِ مبارک که خود نیز شمالی ترین بیوت ثلاثه واقعه در جوار و مغرب قصر پر انوار بهجی محسوب می گردید ، استقرار دادند و مراسم استقرار عرش اعزَّ اَطهرِ الطَّف در همان یوم صعود پس از غروب آفتاب انجام گردید . نبیل ، سودائی جمال اقدس ابهی و شیدائی آن مه نوره که در ایام کسالت مبارک یک بار به طور خصوصی افتخار تشرّف به محضر اقدس حاصل نمود و حضرت عبدالبهاء او را به جمع آوری و تنظیم منتخباتی از آیات که زیارتنامه روضه مبارکه را تشکیل داده و اکنون در آن مقام مقدس تلاوت می شود مأمور فرمودند و به فاصله قلیلی از اُفول شمس حقیقت و ابتلاء به فراق نیر آفاق از شدت تأثر و احزان خود را در بحر افکند و مُستغرق ساخت ، شرح آن ایام پر محنت و مصیبت را بدین قرار می نگارد : " انقلاب عالم تُراب ، جمیع عوالم رُبُ الأرباب را به اضطراب آورد ... دیگر لسان حال و قال از بیان حال عاجز ... در شورش آن محشرِ اکبر جمیع اهالی عکا و قُرای حول آن در صحراهای حول قصر مبارک گریان و بر سر زنان و وامُصیبتا گویان . "

اَللّٰهُ الَّذِيْ ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْاَعْلٰى وَالْبَهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْاَبْهٰى، عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ
 الْكِبْرِيَاءِ وَسَلْطَانَ الْبَقَاءِ وَمَلِيكَ مِنْ فِى الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ، اَشْهَدُ اَنْ بَكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللّٰهِ وَاَقْتَدَارُهُ
 وَعَظَمَةُ اللّٰهِ وَكِبْرِيَاؤُهُ، وَبِكَ اَشْرَقَتْ شَمْسُ الْقَدَمِ فِى سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَطَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنْ اَفْقِ
 الْبَدَاءِ، وَ اَشْهَدُ اَنْ بِحَرَكَهٖ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونِ وَبَرَزَ سِرُّ اللّٰهِ الْمَكْنُونُ، وَبَدَأَتْ
 الْمُمْكِنَاتُ وَبَعَثَتِ الظُّهُورَاتُ، وَ اَشْهَدُ اَنْ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَبَوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهِ
 الْمَقْصُودِ وَ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فُصِّلَ بَيْنَ الْمُمْكِنَاتِ وَ صَعَدَ الْمُخْلِصُونَ اِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا
 وَالْمُشْرِكُونَ اِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى، وَ اَشْهَدُ اَنْ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللّٰهَ، وَمَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ
 فَازَ بِلِقَاءِ اللّٰهِ، فَطُوبٰى لِمَنْ اٰمَنَ بِكَ وَبَايَاتِكَ وَ خَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَ شَرَّفَ بِلِقَائِكَ وَ بَلَغَ بِرِضَائِكَ
 وَ طَافَ فِى حَوْلِكَ وَ حَضَرَ تَلْقَاءَ عَرْشِكَ، فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَ اَنْكَرَكَ وَ كَفَرَ بِبَايَاتِكَ وَ جَاحَدَ
 بِسُلْطَانِكَ وَ حَارَبَ بِنَفْسِكَ وَ اسْتَكْبَرَ لَدٰى وَجْهِكَ وَ جَادَلَ بِبُرْهَانِكَ وَ فَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَ
 اَقْتَدَارِكَ وَ كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ فِى الْاَوَاحِ الْقُدْسِ مِنْ اَصْبَعِ الْاَمْرِ مَكْتُوبًا. فَيَا اِلٰهِيَّ وَ مَحْبُوْبِيَّ فَاَرْسِلْ
 اِلٰى عَن يَمِيْنِ رَحْمَتِكَ وَ عَنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ لِتَجْذِبْنِيْ عَنْ نَفْسِيْ وَ عَنِ الدُّنْيَا اِلَى
 شَطْرِ قُرْبِكَ وَ لِقَائِكَ وَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَ اَنْتَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا. عَلَيْكَ
 يَا جَمَالَ اللّٰهِ ثَنَاءُ اللّٰهِ وَ ذِكْرُهُ وَ بَهَاءُ اللّٰهِ وَ نُوْرُهُ اَشْهَدُ اَنْ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْاِبْدَاعِ مَظْلُومًا شَبَّهَكَ كُنْتَ
 فِى اَيَّامِكَ فِى غَمَرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَ الْاَغْلَالِ وَ مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سِيُوفِ
 الْاَعْدَاءِ وَ مَعَ كُلِّ ذَلِكَ اَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا اَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيْمٍ حَكِيْمٍ. رُوْحِيْ لِضَرْكِ الْفِدَاءِ وَ نَفْسِيْ
 لِبَلَائِكَ الْفِدَاءِ اَسْأَلُ اللّٰهَ بِكَ وَ بِالَّذِيْنَ اسْتَضَاءَتْ وُجُوْهُهُمْ مِنْ اَنْوَارِ وَجْهِكَ وَ اتَّبَعُوْا مَا اَمْرُوْا بِهِ حُبًّا
 لِنَفْسِكَ اَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِيْ حَالَتْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ يَرْزُقْنِيْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ اَنْتَ
 اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِ الْعَزِيْزُ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ، صَلِّ اللّٰهُمَّ يَا اِلٰهِيَّ عَلَى السِّدْرَةِ وَ اَوْرَاقِهَا وَ اَغْصَانِهَا وَ
 اَفْنَانِهَا وَ اُصُوْلِهَا وَ فُرُوْعِهَا بِدَوَامِ اَسْمَائِكَ الْحُسْنٰى وَ صِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ اَحْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِيْنَ
 وَ جُنُوْدِ الظَّالِمِيْنَ اَنْتَ اَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيْرُ، صَلِّ اللّٰهُمَّ يَا اِلٰهِيَّ عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِيْنَ وَ اِمَائِكَ
 الْفَائِزَاتِ اَنْتَ الْكَرِيْمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْغَفُوْرُ الْكَرِيْمُ.

هُوَاللّٰهُ

یکتا خداوند مهربانا هر چند استعداد و قابلیت مفقود است و مشکلات استقامت در بلایا غیر مَحْصُور، ولی قابلیت و استعداد امریست موهوب تو. خدایا استعداد بخش و قابلیت ده تا به استقامت کبری موفّق آئیم و از این جهان و جهانیان درگذریم و نار محبّت بر افروزیم و مانند شمع بسوزیم و بگدازیم و روشنی بخشیم. ای رَبِّ ملکوت از این جهان اوهام برهان و به جهان بی پایان برسان. از عالم ناسوت بیزار کن و به مواهب ملکوت، کامکار فرما. از این نیستی هستی نما برهان و به هستی حیات ابدیّه موفّق فرما. سرور و شادمانی بخش و خوشی و کامرانی عطا فرما. دلها را آرام بخش و جانها را راحت عطا کن تا چون به ملکوت صعود نمائیم، به لقایت فائز گردیم و در انجمن بالا مسرور و شادمان باشیم. توئی دهنده و بخشنده و توانا.